**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه54 – 9/ 12/ 1396 آیه 229 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه:

استاد گرامی در جلسه گذشته احتمال معروف به معنای وصف خوب را مطرح و رد کردند و به بررسی معانی پنج‌گانه معروف در کلمات فقها و مفسران پرداختند. ایشان در این جلسه به بررسی معنـای معروف در کتب تفسیر و لغت می‌پردازند و درباره برخی از معانی ذکر شده بحث می‌کنند.

دیروز در مورد عاشروهنّ بالمعروف صحبت کردیم و به نظرم رسید قسمت‌هایی از آن بحث را تکرار کنم، بعضی از بخش‌هایش را هم تغییر دهم و برخی نکاتی که دوستان اشکال کرده‌اند را مطرح کنم.

یکی از معناهایی که برای معروف در بعضی از کلمات وارد شده، کار خوب است. در مقدمه الادب می‌گوید: معروف کار نیک منکر کار بد.[[1]](#footnote-1) گفتیم در آیه شریفه عاشروهنّ بالمعروف نمی‌توان معروف را به معنای کار خوب گرفت چون معنا ندارد بگوییم با کار خوب معاشرت کنید. بعد به ذهنم رسید که کلمه معروف را نباید کار خوب معنا کرد گرچه بعضی این طور معنا کرده‌اند، بلکه معروف یعنی نیک که صفت غالبه است. صفت غالبه یعنی صفتی که معنای موصوفش هم در آن هست ولی حتماً نباید آن موصوف را کار گرفت و مثلاً می‌شود «وجه حسن» گرفت.

**معنای معروف در کتب تفسیر**

در تفسیر تبیان ذیل امساکٌ بمعروف می‌فرماید: قوله معروف أی علی وجه جمیل سائغ فی الشرع.[[2]](#footnote-2) ممکن است بگوییم مراد از معروف نیک، جمیل و حسن است نه کار خوب. البته بعضی جاها مراد کار خوب است مثل امر به معروف، یعنی بستگی دارد که هر جا به چه شکلی استعمال شده باشد. معروف به معنای نیک در تفسیرهای بسیار قدیمی تا جدید ذکر شده است. در تفسیر مقاتل آمده است: عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ یقول صاحبوهن بإحسان.[[3]](#footnote-3) ابن قتیبه در غریب القرآن می‌گوید: عاشروهنّ بالمعروف أی صاحبوهنّ مصاحبة جمیلة.[[4]](#footnote-4) در تفسیر بحر العلوم که برای سمرقندی است چنین است: عاشروهنّ بالمعروف أی

صاحبوهنّ بالجمیل.[[5]](#footnote-5) ذیل امساک بمعروف نیز در تفسیر مقاتل دارد: الطلاق مرّتان فامساکٌ بمعروف

یعنی باحسان.[[6]](#footnote-6) طبری در تفسیر جامع البیان از ضحاک نقل می‌کند: فی قوله فامساک بمعروف قال المعروف ان یحسن صحبتها و از ابن عباس نقل می‌کند: فإما أن یمسکها بمعروف فیحسن صحابتها.[[7]](#footnote-7) ظاهراً تفسیر بمعروف است. تفسیر سمرقندی تعبیر کرده است: فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ، یعنی إذا راجعها، یمسکها بمعروف، ینفق علیها، و یکسوها، و لا یؤذیها، و یحسن معاشرتها.[[8]](#footnote-8) ظاهراً این یحسن معاشرتها معنای عامی است که همه آن مصادیق را می‌خواهد بیان کند. در تفسیر طبرانی آمده است: قوله تعالی فامساکٌ بمعروف أی علیکم إمساکهن بحسن الصحبة و المعاشرة إذا أردتم الرجعة.[[9]](#footnote-9) و همین جور ذیل آیه ﴿صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً﴾[[10]](#footnote-10) از زجاج نقل شده است: المعروف ما یستحسن من الافعال.[[11]](#footnote-11)

معنای ما یستحسن در این‌ها آمده است ولی عرض کردم لازم نیست فقط ما یستحسن من الافعال بگیریم تا با آن مشکل مواجه شویم بلکه می‌توانیم وجه حسن یا طریق حسن بگیریم. در جلسه قبل عرض کردیم معنایی که برای حسن هست این‌جا تناسب ندارد و اگر هم آن باشد مستغنی از بحث‌های دیگر نیست، زیرا باید معلوم شود حسن نزد چه کسی، نزد شرع، عقل یا عرف. اشکالی مطرح بود که حسن می‌تواند امری واقعی باشد و چرا حسن و قبح را فقط امری می‌دانید که باید شخصی نسبت به آن اظهار نظر کرده باشد و چرا آن را امر واقعی نمی‌گیرید؟ پاسخ این است که برداشت من از حسن و جمیل در کلمات مفسران، امر واقعی‌ای که برای انسان مجهول باشد نیست مثلاً حسن ظاهراً به معنای مطابق با مصالح کلیّه نیست و اگر در بحث‌های حسن و قبح عقلی هم به آن معنا گرفته شده باشد، حسن در استعمالات عرفی به معنای زیبا و پسندیده است. نگاه‌های افراد مختلف است و یکی این را می‌پسندد و زیبا می‌بیند و دیگری آن را و امر واقعی به آن معنا نیست. مثلاً حسن را در بحث‌های اصولی، مطابق با مصالح کلیّه می‌دانند و این معنا برای عاشروهنّ بالمعروف خیلی مستبعد است که شما به نحوی که مطابق با مصالح کلیه است با زن‌های خود رفتار کنید. از کجا بدانند که چه چیزی مطابق

مصالح کلیه است؟ باید معنای این تعبیر این باشد که آن جوری که عقل خودتان درک می‌کند خوب است یا آن جوری که مردم خوب می‌دانند یا آن جوری که شارع خوب می‌داند رفتار کنید. اگر هم معنای خوبی واقعی هم داشته باشیم که کلمه حسن به آن معنا به کار رفته باشد، خیلی مستبعد است در این آیه به آن معنا باشد.

**کلام لغویون درباره معروف**

خوب است در تکمیل عبارت‌های مفسران، کلام لغویون را هم در بحث معروف بیاوریم. من دو مجموعه عبارت یکی از لسان العرب و یکی از معجم مقاییس اللغة آورده‌ام. در لسان العرب می‌گوید: المَعْرُوف: ضدُّ المُنْکَر. و العُرْفُ: ضدّ النُّکْر. یقال: أَوْلاه عُرفاً أَی مَعْروفاً. اولاه یعنی به آن معروفی داد. و المَعْرُوف و العَارِفَةُ: خلاف النُّکر. و العُرْفُ و المَعْرُوف: الجُود، و قیل: هو اسم ما تبْذُلُه و تُسْدیه. اسم پولی که به دیگری می‌دهی معروف است. و المَعْرُوف: کالعُرْف. و قوله تعالی: وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً، أَی مصاحباً معروفاً. این عبارت می‌خواهد بگوید که این کلمه معروفاً بدل مفعول مطلق است. ممکن است بگویید مصدرش مصاحبه و مؤنث است، می‌گوید مصدر میمی می‌گیریم مصاحَبا معروفا.

در کلمات دیگر هم به این تصریح شده است. در عبارت زجاج هم هست. رسعنی در رموز الکنوز عبارتی را می‌آورد که ظاهراً همه‌اش را عبارت زجاج می‌خواهد بگیرد و البته ممکن است بخشی را هم خودش اضافه کرده باشد: قال الزجاج أی مصاحبا معروفا تقول صاحبه مصاحبا و مصاحبة و در ادامه می‌گوید: معنی المعروف ما یستحسن من الافعال.[[12]](#footnote-12) در تفسیرهای دیگر هم مثل مجمع البیان آمده است که معروفاً وصف مصدر محذوف مصاحبا است.[[13]](#footnote-13) می‌گویند صحاباً هم به معنای مصاحبة است مثل کاتب مکاتبا کتابا و مکاتبة. یا صحاب بگیرید یا مصاحب که مصدر میمی باشد.

ادامه عبارت لسان العرب چنین است: و قال الزجاج المعروف هنا ما یستحسن من الافعال. و قد تکرّر ذکر المعروف فی الحدیث این عبارت و قد تکرر ذکر المعروف فی الحدیث در لسان العرب هست ولی اصل آن برای نهایة ابن اثیر است.[[14]](#footnote-14) و قد تکرر ذکر المعروف فی الحدیث و هو اسمٌ جامعٌ لکل ما عرف من طاعه الله و التقرب الیه و الاحسان الی الناس و کل ما ندب الیه الشرع و نهی عنه من الحسنات و

المقبحات. نفهمیدم که ارتباط المقبحات با معروف چیست. و هو من الصفات الغالبة. صفات غالبه را در کتاب‌های نحوی توضیح داده‌اند که در بعضی از صفات معنای موصوف هست و گویا جای وصف و موصوف با هم می‌نشیند. در بحث غیر منصرف هم صفات غالبه شبیه علم یکی از موجبات عدم صرف است. أی امرٌ معروفٌ بین الناس. کلمه امرٌ در آن هست. این همان نکته‌ای است که عرض کردم لازم نیست حتماً فعلٌ معروف بگیرید و ممکن است موصوف محذوفش را امرٌ معروف بگیرید.[[15]](#footnote-15) و هو من الصفات الغالبة أَی أَمْر مَعْروف بین الناس إذا رأَوْه لا یُنکرونه. معروف را مردم می‌شناسند و المَعْرُوف: النَّصَفةُ و حُسْن الصُّحْبةِ مع الأَهل و غیرهم من الناس، و المُنکَر: ضدّ ذلک جمیعه. و فی الحدیث: أَهل المَعْرُوف فی الدنیا هم أَهل المَعْرُوف فی الآخرة.[[16]](#footnote-16)

مطلبی در معجم مقایس اللغه وجود دارد که جای دیگری هم تکرار نشده است و آن این است که علت این‌که معروف را معروف می‌گویند به اعتبار سکون و اطمینان نفس نسبت به آن است. می‌گوید: عرف‏. العین و الراء و الفاء أصلان صحیحان، یدلُّ أحدُهما علی تتابُع الشی‏ء متَّصلا بعضُه ببعض، و الآخر علی السکون و الطُّمَأنینة. فالأوّل العُرْف: عُرْف الفَرَس. یا لفرس چون پشت سر هم هست و بعد در مورد عرف مثال‌هایی می‌زند به معنای چیزهایی که پشت سر هم هستند. و الأصل الآخر المَعرِفة و العِرفان. تقول: عَرَف فلانٌ فلاناً عِرفاناً و مَعرِفة. و هذا أمر معروف. و هذا یدلُّ علی ما قلناه من سُکونه إلیه، لأنَّ مَن أنکر شیئاً توحَّشَ منه و نَبَا عنْه. و من الباب العَرْف، و هی الرَّائحة الطیِّبة. و هی القیاس، لأنَّ النَّفس تسکُن إلیها. و العُرْف: المعروف، و سمِّی بذلک لأنَّ النفوس تسکُن إلیه.[[17]](#footnote-17)

البته این معنا در هیچ کتاب لغتی نیست و ظاهراً در کلمه معروف و عرف هم این معانی نخوابیده است

ولی فکر می‌کنم علت این تفسیر ابن فارس، احساس طبعی او نسبت به این است که معروف نزد عارف بار مثبت دارد و معروف چیزی است که عارف آن را به خوبی می‌شناسد و نفس شناختن نیست. الآن ما کلمه معروف را برای چیزی که می‌شناسیم به کار می‌بریم و معروف فقط در مورد دوستان نیست بلکه در مورد دشمنان و همه چیزها است. اما ظاهراً در استعمالات معروف آن چیزی است که انسان به خوبی آن را می‌شناسد. معروف یعنی چیزی که انسان به آن رو می‌آورد و با آن آشنا است، در مقابل منکر که غریبه است.

نکته دیگری را هم ضمیمه کنم که کلمه معروف و منکر به این معنایی که هست شاید مفهوم اصل لغت نباشد و به تناسبات حکم و موضوع باشد و اصرار ندارم که بگویم در اصل لغت این معنا خوابیده است. این بار ارزشی مثبت فقط در کلمه معروف نیست و در بعضی از افعال نزدیک به این‌ها هم هست. در رجال در شرح حال بعضی می‌گویند یعرف منه و ینکر، یعنی بعضی از حدیث‌های این آقا شناخته شده یعنی خوب، مقبول و پسندیده است، در مقابل ینکر یعنی حدیثی که قبولش ندارند و نادرست می‌دانند. همان بار ارزشی مثبت در یعرف و بار ارزشی منفی در ینکر وجود دارد. گویا در معروف وجه مثبت خوابیده است و همین وجه مثبت باعث شده است که ابن فارس در معجم مقاییس اللغه این کلام را بگوید. مثل این‌که چیزی که من با آن آشنا هستم به آن رو می‌آورم و توجه دارم.

**رد معروف به معنای متعارف**

در جلسه قبل عرض کردیم که مستبعد است که معروف در عاشروهنّ بالمعروف به معنای متعارف باشد. این تعبیر را در لابه‌لای کلمات بعضی از فقها دیدم که ابن ادریس تصریح کرده و به صورت اشاره در کلمات شیخ طوسی آمده بود ولی در کلمات لغویون، مفسران و قدما چنین تعبیری ندیدم. آن معنا علاوه بر این‌که سابقه ندارد، با عاشروهنّ بالمعروف هم تناسب ندارد. اگر عاشروهنّ بالمعروف در مقام نفی روش متعارفی در میان مردم باشد، نمی‌توان گفت با روش متعارف با زن‌های خود برخورد کنید. بحث تناسبات حکم و موضوع نیست. اگر بگوید حقوقش را رعایت کن یا به روش نیکو با او رفتار کن، عیب ندارد.[[18]](#footnote-18) گاهی دعواها طرفینی است ولی خیلی وقت‌ها رفتار ناخوشایند با همسر رسم بوده است و از این رو امساکٌ بمعروف به عنوان پیمانی که زن علیه مرد می‌گرفته مطرح است. چون مردها به زن‌ها زور می گفتند و بدرفتاری می‌کردند می‌فرماید از اول بگویند که باید رفتار پسندیده‌ای داشته

باشید و نباید رفتار ناگواری داشته باشید. غرضم این است که اگر نفس مرسومیت بخواهیم معنا کنیم درست نیست مگر این‌که مرسومیت را به چیزی که اماره بر حسن باشد برگردانیم. رفتار عمومی‌ای که در تمام اعصار هست نشان‌گر این است که حقی ناشی از عقل سلیم در این مورد وجود دارد و این رفتارْ محقانه است. اگر آن باشد به ما یعرفه الناس بازگشت می‌کند که مرحوم علامه طباطبایی فرمود.

**معروف به معنای مستحسن شرعی**

گفتیم اگر معنای معروف چیزی باشد که در شرع حق قائل شده است، در عاشروهنّ بالمعروف تناسب ندارد چون مثلاً زنش را می‌زده است و اگر بگویند با رفتار شرعی برخورد کن، از آن درنمی‌آید که نباید زنت را کتک بزنی و از کجا معلوم است که رفتار شرعی چیست. ما این اشکال را مطرح کردیم ولی به نظر می‌رسد که ممکن است این‌جا بگوییم این اشکال وارد نیست. بعضی وقت‌ها همین که قانونی را در موردی تطبیق می‌کنیم معنای خود آن قانون این است که صغری دارد. فرض کنید این‌جا در مقام نهی از رفتاری ناپسند است و می‌گوییم آقا با رفتار شرعی با زنت برخورد کن، معنایش این است که این رفتار شما رفتار شرعی نیست و الا اگر رفتار شرعی بود که نمی‌گفت با رفتار شرعی برخورد کن. با تناسبات حکم و موضوع و این‌که این آیه در مقام ردّ سنّت جاریه‌ای است، معنایش این است که این سنت جاریه شما خلاف شرع است.

از جهت استظهاری شاید بتوان گفت خیلی تناسب ندارد که این‌جا مراد شرع باشد و روشن‌تر این است که مراد از عاشروهنّ بالمعروف احکام شرعی نباشد، چون تشخیص این‌که معاشرت شرعی چه چیزی است و چه چیزی نیست، خودش نیاز به بیان منفصلی دارد و ظاهر عاشروهنّ بالمعروف این است که مخاطبان از خود همین مطلب را درمی‌آورند و دیگر نیازی به بیانات منفصل دیگر نیست. مقداری ذوقی است و ممکن است کسی بپذیرد و دیگری نپذیرد. بعید هم نمی‌دانم که مراد از عاشروهنّ بالمعروف همین باشد یا مراد این باشد که به روش نیکو با زن برخورد کن چه مستحسن عقلاً یعنی عقل سلیم به نیکویی‌اش حکم می‌کند چه عرف متعارف به نیکویی‌اش حکم می‌کند، البته عقل سلیم و عرف متعارفی که شرع آن را رد نکرده باشد با توضیحاتی که در جلسه قبل بیان شد. فکر می‌کنم این متناسب‌تر باشد از این‌که مراد از عاشروهنّ بالمعروف بالوجه المعروف فی الشرع باشد.

این‌که گفتیم بعید است مراد از عاشروهنّ بالمعروف، معروف عند الشرع باشد به خاطر این است که ظاهر آیه این است که خود این آیه تکلیف مکلّفین را می‌خواهد روشن کند. به نظر می‌رسد که از این آیه نمی‌شود در امساکٌ بمعروف استفاده کرد، زیرا ممکن است تکیه الطلاق مرتان فامساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان روی تسریحٌ باحسان باشد نه امساکٌ بمعروف و می‌فرماید قانونی به شما می‌گویم که

باید با زنتان با رعایت حقوق شرعیه رفتار کنید و اگر نمی‌خواهید حقوق شرعیه‌اش را رعایت کنید باید تسریحٌ باحسان کنید. خیلی روشن نیست که تأکید آیه روی قسمت امساک بمعروف باشد تا گفته شود تعریف نکرده که امساک بمعروف چه شکلی باید باشد. ممکن است تکیه آیه روی تسریحٌ باحسان باشد و گویا آیه می‌خواهد بفرماید اگر نمی‌خواهید حقوق شرعیه زنتان را رعایت کنید، حق ندارید او را نگه دارید و باید طلاق دهید. شاید به همین علت در روایات ما درباره امساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان بیش از همه روی تسریح تکیه شده است و شاید یک روایت هم پیدا نکنید که فقط امساکٌ بمعروف را معنا کرده باشد. یک روایت از ابوالقاسم فارسی درباره امساکٌ بمعروف داریم که آن هم تسریحٌ باحسان را نیز معنا کرده است. اکثر روایت‌ها میفرمایند تسریحٌ باحسان تطلیقه ثالثه است و اگر کسی نمی‌خواهد امساک بمعروف کند باید تسریح باحسان کند. در کلمات مفسران هم همین هست.

بعضی از رفقا سؤال کردند که چرا به جای این‌که ذیل همین امساک بمعروف در کلمات آقایان مراجعه کنید در عاشروهنّ بالمعروف دنبال آن گشته‌اید؟ عرض کردم من اول امساکٌ بمعروف را دیدم و دیدم خیلی مطلب ندارد و گفتم بروم جاهای دیگر را ببینم و شاید از آن جاها مطلبی پیدا کنم. علت اصلی‌اش این است که در آیه امساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان بیشتر تکیه آقایان روی تسریحٌ باحسان است. شاید هم‌چنان که بیشتر بحث مفسران روی تسریحٌ باحسان است تکیه خود آیه هم روی تسریح باحسان باشد. بنابراین وقتی که در مقام بیان امساکٌ بمعروف نباشد، هیچ مانعی ندارد که مراد از امساک بمعروف حقوق شرعیه باشد اما این‌که حقوق شرعیه چیست را باید جاهای دیگر بیان کند که البته در همین مورد هم مقداری قبل و بعد همین آیه بعضی نکات در مورد امساکٌ بمعروف بیان شده است. در همین آیات بحث کسوة، نفقة و حقوق شرعی‌ای که بعد از ازدواج به عهده مرد است اشاره شده است.

خود آیه امساکٌ بمعروف أو تسریح باحسان را باید مستقل از عاشروهنّ بالمعروف معنا کنیم. معنای روشنی به نظرم نیامد که مسلم بدانیم امساک بمعروف چیست. البته این‌جا ندیدم که هیچ کس امساک بمعروف را متعارف بگیرد. معانی مختلفی در مورد امساک بمعروف مطرح کرده‌اند مانند رعایت حقوق شرعیه، حسن و جمیل.[[19]](#footnote-19) می‌خواهم بگویم ممکن است کلمه معروف به معنای حسن باشد. تصور می‌کنم

که هر سه احتمال مستحسن عند الشرع یا عقل یا عرف این‌جا محتمل است و وجه روشن تعیین کننده وجود نداشته باشد. البته شاید بگوییم ظهور بدوی در این جور موارد این است که مراد شرع باشد. فعلاً نتیجه روشنی به ذهنم نرسیده است که وقتی شارع مقدس تعیین نکرد چه کسی باید استحسان را بسنجد، ضابط شرع است یا غیر شرع.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. مقدمة الادب، محمود بن عمر زمخشری، ص48. مَعْرُوفٌ كار نيك مُنْكَرٌ كار بد. [↑](#footnote-ref-1)
2. تفسیر التبیان، شیخ طوسی، ج2، ص243. و قوله: «معروف» أي على وجه جميل سائغ في الشرع لا على وجه الإضرار بهن. [↑](#footnote-ref-2)
3. تفسیر مقاتل بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان، ج1، ص364. ثم قال تبارك و تعالى: وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ يقول صاحبوهن بإحسان. [↑](#footnote-ref-3)
4. تفسیر غریب القرآن، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، ج، ص108. وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ أي صاحبوهن مصاحبة جميلة. [↑](#footnote-ref-4)
5. تفسیر بحر العلوم، نصر بن محمد سمرقندی، ج1، ص290. ثم قال تعالى: وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ أي صاحبوهن بالجميل فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ أي كرهتم صحبتهن فَعَسى‏ يقول فلعل أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً من صحبتكم إياهن وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً يعني في صحبتهم يرزق لكم ولدا صالحا. [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسیر مقاتل بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان، ج1، ص194. فأنزل اللّه بعد ذلك بأيام يسيرة فبين للرجل كيف يطلق المرأة، و كيف تعتد، فقال: الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ يعنى بإحسان‏ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ يعنى التطليقة الثالثة فى غير ضرار. [↑](#footnote-ref-6)
7. تفسیر جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ج2، ص279. فإن قال قائل: و ما ذلك الإِمساك الذي هو بمعروف؟ قيل: هو ما: حدثنا به علي بن عبد الأَعلى المحاربي، قال: ثنا عبد الرحمن بن محمد المحاربي، عن جويبر، عن الضحاك في قوله: فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ قال: المعروف: أن يحسن صحبتها حدثني المثنى، قال: ثنا عبد الله بن صالح، قال: ثني معاوية بن صالح، عن علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس: فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ قال: ليتق الله في التطليقة الثالثة، فإما أن يمسكها بمعروف فيحسن صحابتها. [↑](#footnote-ref-7)
8. تفسیر بحر العلوم، نصر بن محمد سمرقندی، ج1، ص150. فقال تعالى: الطَّلاقُ مَرَّتانِ، يعني يقول: الطلاق الذي يملك فيه الرجعة تطليقتان. فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ، يعني إذا راجعها، يمسكها بمعروف، ينفق عليها، و يكسوها، و لا يؤذيها، و يحسن معاشرتها. [↑](#footnote-ref-8)
9. التفسير الكبير تفسير القرآن العظيم، سليمان بن احمد طبرانی، ج1، ص407. قوله تعالى: (فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ) أي عليكم إمساكهن بحسن الصحبة و المعاشرة إذا أردتم الرجعة، (أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ) أي يتركوهن حتى ينقضي تمام الطّهر و يكنّ أملك لأنفسهن‏. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره لقمان، آيه 15. ﴿وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى‏ أَنْ تُشْرِكَ بي‏ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-10)
11. زاد المسير فى علم التفسير، عبدالرحمن بن على‏ ابن جوزی، ج3، ص431. قوله تعالى: وَ إِنْ جاهَداكَ قد فسّرنا ذلك في سورة العنكبوت إلى قوله تعالى: وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً قال الزّجّاج: أي: مصاحبا معروفا، تقول: صاحبه مصاحبا و مصاحبة، و المعروف: ما يستحسن من الأفعال. [↑](#footnote-ref-11)
12. رموز الكنوز فى تفسير الكتاب العزيز، عبدالرزاق بن رزق الله رسعنى، ج6، ص55. قوله تعالى: وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً قال الزجاج: أي مصاحبا معروفا، تقول: صاحبه مصاحبا و مصاحبة. و معنى المعروف: ما يستحسن من الأفعال. [↑](#footnote-ref-12)
13. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ج8، ص493. وهنا مصدر فعل محذوف في موضع الحال أي تهن وهنا و قوله «عَلى‏ وَهْنٍ» في موضع الصفة لقوله «وَهْناً» و يجوز أن يتعلق أيضا بالعامل في «وَهْناً» و قوله «مَعْرُوفاً» صفة لمصدر محذوف و تقديره مصاحبا معروفا بمعنى مصاحبة معروفة. [↑](#footnote-ref-13)
14. النهاية في غريب الحديث و الأثر، مبارك بن محمد ابن اثير، ج3، ص216. قد تكرر ذكر «المَعْرُوف» في الحديث، و هو اسم جامع لكلّ ما عُرِفَ من طاعة اللّه و التقرّب إليه و الإحسان إلى النّاس، و كلّ ما ندب إليه الشّرع و نهى عنه من المحسّنات و المقبّحات، و هو من الصّفات الغالبة: أي أمر مَعْرُوف بين النّاس إذا رأوه لا ينكرونه. و المَعْرُوف: النّصفة و حسن الصّحبة مع الأهل و غيرهم من الناس. و المنكر: ضدّ ذلك جميعه. [↑](#footnote-ref-14)
15. پاسخ سؤال: عاشروهنّ بامرٍ معروف یعنی به طریقه معروف و به روش معروف. [↑](#footnote-ref-15)
16. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج9، ص239. و المَعْرُوف: ضدُّ المُنْكَر. و العُرْفُ: ضدّ النُّكْر. يقال: أَوْلاه عُرفاً أَي مَعْروفاً. و المَعْرُوف و العَارِفَةُ: خلاف النُّكر. و العُرْفُ و المَعْرُوف: الجُود، و قيل: هو اسم ما تبْذُلُه و تُسْديه؛ و حرَّك الشاعر ثانيه فقال: إنّ ابنَ زَيْدٍ لا زالَ مُسْتَعْمِلًا/ للخَيْرِ، يُفْشِي في مِصْرِه العُرُفا. و المَعْرُوف: كالعُرْف. و قوله تعالى: وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً، أَي مصاحباً معروفاً؛ قال الزجاج: المَعْرُوف هنا ما يُستحسن من الأَفعال. و قوله تعالى: وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ‏، قيل في التفسير: المَعْرُوف الكسْوة و الدِّثار، و أَن لا يقصّر الرجل في نفقة المرأَة التي تُرْضع ولده إذا كانت والدته، لأَن الوالدة أَرْأَفُ بولدها من غيرها، و حقُّ كل واحد منهما أَن يأْتمر في الولد بمعروف. و قوله عز و جل: وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً؛ قال بعض المفسرين فيها: إنها أُرْسِلَت بالعُرف و الإِحسان، و قيل: يعني الملائكة أُرسلوا للمعروف و الإِحسان. و العُرْفُ و العَارِفَة و المَعرُوفُ واحد: ضد النكر، و هو كلُّ ما تَعْرِفه النفس من الخيْر و تَبْسَأُ به و تَطمئنّ إليه، و قيل: هي الملائكة أُرسلت مُتتابعة. يقال: هو مُستعار من عُرْف الفرس أَي يتتابَعون كعُرْف الفرس. و في حديث‏ كعْب بن عُجْرةَ: جاؤوا كأَنَّهم عُرْف. أَي يتْبَع بعضهم بعضاً، و قرئت عُرْفاً و عُرُفاً و المعنى واحد، و قيل: المرسلات هي الرسل. و قد تكرَّر ذكر المَعْرُوف في الحديث، و هو اسم جامع لكل ما عُرف من طاعة اللّه و التقرّب إليه و الإِحسان إلى الناس، و كل ما ندَب إليه الشرعُ و نهى عنه من المُحَسَّنات و المُقَبَّحات و هو من الصفات الغالبة أَي أَمْر مَعْروف بين الناس إذا رأَوْه لا يُنكرونه. و المَعْرُوف: النَّصَفةُ و حُسْن الصُّحْبةِ مع الأَهل و غيرهم من الناس، و المُنكَر: ضدّ ذلك جميعه. و في الحديث: أَهل المَعْرُوف في الدنيا هم أَهل المَعْرُوف في الآخرة. أَي مَن بذل معروفه للناس في الدنيا آتاه اللّه جزاء مَعروفه في الآخرة، و قيل: أَراد مَن بذل جاهَه لأَصحاب الجَرائم التي لا تبلُغ الحُدود فيَشفع فيهم شفَّعه اللّه في أَهل التوحيد في الآخرة. [↑](#footnote-ref-16)
17. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، ج4، ص281. عرف‏. العين و الراء و الفاء أصلان صحيحان، يدلُّ أحدُهما على تتابُع الشى‏ء متَّصلا بعضُه ببعض، و الآخر على السكون و الطُّمَأنينة. فالأوّل العُرْف: عُرْف الفَرَس. و سمِّى بذلك لتتابُع الشَّعر عليه. و يقال: جاءَت القَطا عُرْفاً عُرْفاً، أى بعضُها خَلْفَ بعض. و من الباب: العُرْفة و جمعها عُرَف، و هى أرضٌ منقادة مرتفِعة بين سَهْلتين تنبت، كأنّها عُرف فَرَس. و من الشِّعر فى ذلك... و الأصل الآخر المَعرِفة و العِرفان. تقول: عَرَف فلانٌ فلاناً عِرفاناً و مَعرِفة. و هذا أمر معروف. و هذا يدلُّ على ما قلناه من سُكونه إليه، لأنَّ مَن أنكر شيئاً توحَّشَ منه و نَبَا عنْه. و من الباب العَرْف، و هى الرَّائحة الطيِّبة. و هى القياس، لأنَّ النَّفس تسكُن إليها. يقال: ما أطيَبَ عَرْفَه. قال اللَّه سبحانه و تعالى: وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ‏، أى طيَّبَها. قال: إلا رُبَّ يومٍ قد لَهَوْتُ و لَيْلَةٍ/ بواضحةِ الخدّين طيِّبة العَرْفِ‏. و العُرْف: المعروف، و سمِّى بذلك لأنَّ النفوس تسكُن إليه. [↑](#footnote-ref-17)
18. متأسفانه بعضی از اینها تا همین زمانهای نزدیک به ما هم متعارف بوده است و احیاناً هنوز هم در بعضی از جاها هست. یکی از اقوام ما دماوند رفته بودند و میگفتند وقتی من صحبت میکردم که مرد نمیتواند زن را بزند آنها خیلی تعجب میکردند. گویا زدن زن جزء رسم همیشگیشان بوده است حتی بین بزرگان و متدینان و اهل مسجد. زن را میزنند دیگر و زدن زن که چیز مهمی نیست. در روایات ما هست که من تعجب میکنم کسی همسرش را میزند بعد شب هم میخواهد در کنار او قرار بگیرد، چگونه میتواند این دو رفتار ناهماهنگ را با هم هماهنگ کند. [↑](#footnote-ref-18)
19. پاسخ سؤال: آیه شریفه میفرماید فامساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان و در آیه بعد میفرماید فامسکوهنّ بمعروفٍ أو سرحوهنّ بمعروفٍ و آنجا در هر دو قطعه کلمه بمعروف را به کار برده است، ممکن است به قرینه بعد بگوییم مراد از این دو آیه یکی است و احسانی که آنجا هست با معروف یکی است و گفتهاند که ظاهر این معروفها یکسان است. با مجموع اینها کلمه معروف را به معنای احسان گرفتهاند. نمیخواهم مطلبشان را تصدیق کنم بلکه میخواهم بگویم که چه طور شده که اینها کلمه باحسانٍ را این طور معنا کردهاند. ممکن است بگوییم تعبیراتی مانند بما یحسن المعروف، ان یحسن صحبتها، فیحسن صحابتها و یحسن معاشرتها معروف را به معنای حسن گرفتهاند ولی مقاتل تعبیر میکند الطلاق مرتان فامساکٌ بمعروف یعنی باحسانٍ. فکر میکنم میخواهد بگوید که کلمه باحسان در صدر آیه و ذیل آیه به یک معنا است. در بعضی از کلمات مفسران بین باحسانٍ و بمعروفٍ فرق گذاشتهاند. [↑](#footnote-ref-19)